

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة على سيدنا محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين.

در قسمت قبل تبیین نظر امام خمینی رحمه الله علیه در رابطه با حکومت در چند اصل بحث شد. طبق اصل اول اسلام و بلکه همه شرایع و ادیان الهی برای برپایی حکومت عدل الهی در جامعه بشر آمده‌اند و همه احکام و قوانین ادیان، احکام و قوانین مدیریت و اقامه نظم و عدل در جامعه بشر است. اصل دوم این بود که وظیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلکه همه انبیا و رسل الهی و همچنین ائمه هدی علیهم السلام تنها تبلیغ دین نبوده است، تبلیغ دین تنها مقدمه‌ای برای اجرای احکام دین بوده و اجرای احکام دین هم از راه اقامه حکومت میسر است. اصل سوم این بود که امام رحمه الله علیه تأکید می‌کند که اصولاً اسلام یک نظام حکومتی است و همه قوانین و احکام اسلام حتی عبادات، حکومتی است. لذا فرمودند: «الاسلام هو الحكومة بشؤونها، و الاحکام قوانین الاسلام، و هی شأن من شؤونها، بل الاحکام مطلوبات بالعرض، و اهور آلیه لاجرائها و بسط العدالة». همه احکام آلت و وسیله اقامه عدل در جامعه بشر بوده و هستند و وظیفه اصلی انبیا همان اقامه حکومت عدل بوده است و کل اسلام عبارت از نظام حکومتی عدلی است که جامعه بشر را به کمال می‌رساند.

در تکمیل اصل سوم هم یک مطلب از ایشان آمده است: «أن الاسلام ليس عبارة عن الاحکام العبادية والاخلاقية فحسب، كما زعم كثير من شبان المسلمين بل و شیوخهم، ذلك للتبلیغات المشوّهة المسمومة المستمرة من الاجانب و عمالهم فی بلاد المسلمين...» اسلام -آنچنان که دشمنان خواسته‌اند که چنین ترویج کنند و برخی از جوانان و شیوخ اسلامی هم تحت تأثیر این تبلیغات دشمنان قرار گرفته‌اند- تنها احکام عبادی و اخلاقی نیست.

در ادامه می‌فرمایند: «فعلى المسلمين و فى طليعتهم الروحانيون و طلاب العلوم الدينية القيام على ضد تبلیغات أعداء الاسلام». وظیفه مسلمین و در رأس جامعه اسلامی و در مقدمه آنها روحانیون است که بر ضد این تبلیغات دشمنان اسلام به پا خیزند. «القيام على ضد تبلیغات أعداء الاسلام بأیة وسیله ممکنه، حتى يظهر(تا برای همگان معلوم شود که) أن الاسلام قام لتأسيس حكومة عادلة فيها قوانین مربوطه

بالمالیات و بیت المال، و أخذها من جميع الطبقات على نهج عدل، و قوانین مربوطه بالجزائیات... و قوانین مربوطه بالقضاء و الحقوق على نهج عدل ... و قوانین مربوطه بالجهاد و الدفاع و المعاهدات بین دوله الاسلام و غیرها» اسلام مجموعه این قوانین است که همه این موارد هم قوانین حکومتی هستند و وظیفه روحانیون و طلاب این است که این موضوع را برای مردم تبیین کنند و در برابر تبلیغات دشمنان اسلام بیایستند. این مطلب را ایشان در کتاب البیع جلد دو صفحه 656 و 657 بحث کرده است.

ایشان در اصل چهارم هم می‌فرمایند نظام حکومتی اسلام نظام ویژه‌ای است که نه شبیه نظام‌های استبدادی است و نه شبیه نظام‌های دموکراسی و به تعبیر ایشان نه مشروطه است، چه مشروطه سلطنتی و چه مشروطه جمهوری. فرق اصلی بین اسلام و نظام‌های استبدادی این است که در نظام‌های استبدادی هوای نفس حاکم بر جامعه حاکم است و آنچه دلخواه آنهاست را بر مردم اجرا می‌کنند، مبنای عدل نیست بلکه مبنای هوای نفس حاکم است. لذا در حکومت‌های استبدادی قانون عدلی که بر اساس آن قانون حاکم ملزم به عمل بر طبق آن شود وجود ندارد، قانون حرف حاکم است. این روح و جوهر حکومت‌های استبدادی است.

لذا ما در برخی از مباحث خود بحث کرده‌ایم که در حکومت‌های استبدادی به دلیل اینکه حکومت، حکومت فرد است تبدیل به استبدادی نمی‌شود، بلکه به دلیل اینکه حکومت، حکومت هوای نفس آن فرد است تبدیل به حکومت استبدادی می‌شود. ملاک استبدادی بودن حکومت، فردی بودن حکومت نیست و باید به یک نکته توجه کرد.

در اوایل مباحث فقه نظام سیاسی در آنجایی که بحث جهان‌بینی سیاسی را مطرح می‌کردیم به صورت مشروح بیان کردیم که در حقیقت نگاه غرب ملحد -فلسفه غرب مبنی بر الحاد است یعنی مبنی بر این است که خدایی در کار نیست- به انسان این است که انسان در اصل یک موجود شرور است، موجودی است که هوای نفس بر او حاکم است و ما اصلاً انسان خوب نداریم و نمی‌توانیم هم داشته باشیم. انسان خوب و انسان عادل معنی ندارد زیرا ممکن نیست انسانی وجود داشته باشد که عادل باشد. آنگاه بر چنین مبنایی می‌گویند که هرگاه حکومت، حکومت فرد باشد تبدیل به حکومت

هوای نفس خواهد شد به دلیل اینکه بین حکومت فرد با حکومت دلخواهی و هوای نفسی ملازم است، آنگاه به این شکل استبداد را تعریف می‌کنند. در حالی که نگاه اسلام این است که انسان می‌تواند بشر خوبی باشد، انسان می‌تواند عادل باشد. انبیا سر لوحه و سر دسته انسان‌های عادل و پاک جافعه بشر هستند و تربیت‌یافتگان آنها هم به همین شکل می‌باشند. انبیا می‌توانند انسان‌های عادل را تربیت کنند و این تجربه تاریخی زندگی انبیا و پیروان آنها و حکومت‌هایی که آنها برقرار کرده‌اند، حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام همه نشانه آن است که انسان می‌تواند عادل باشد و ما می‌توانیم حاکم عادل داشته باشیم. پس ملاک استبداد این نیست که یک نفر حاکم باشد زیرا خداوند متعال یک نفر، یک موجود و تک بوده [اما عادل است]. در قرآن کریم و بینش دینی اسلام بر توحید خداوند متعال تأکید زیادی وجود دارد و برای خداوند «لَهُ الْمُلْكُ» و «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» است منتها این «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» غیر از عدل نیست. اگر حاکم تک و فرد بود و فردی بود که به عدالت او در نتیجه یک عمر تجربه عینی و تجربه فیدانی اطمینان داشتیم و یا اطمینان ایجاد شد؛ این حکومت حکومت استبدادی نیست بلکه در حقیقت حکومت آن قانونی است که این عادل به آن قانون پایبند بوده و به آن عمل می‌کند.

به هر حال حکومت اسلامی حکومت قانون است، آن هم قانون عدلی که قانون الهی است فلذا حتی حاکم آن هم پایبند به آن قانون است پس حکومت استبدادی نیست. حکومت مشروطه یا دموکراسی هم نیست به دلیل اینکه حکومت دموکراسی هم حکومت هوای نفس است، منتها فرق این است که در حکومت‌های استبدادی هوای نفس یک نفر حاکم است اما در حکومت‌های دموکراسی هوای نفس یک تعدادی مانند اعضای یک پارلمان حاکم است. زیرا آنها هم بر پایه هوای نفس و بر مبنای منافع و مصالح شخصی قانون‌گذاری کرده و حکومت تعیین می‌کنند و به حاکم اختیارات می‌دهند. از این ناحیه تفاوتی بین حکومت‌های استبدادی و دموکراسی نیست و فقط فرق این است که در حکومت‌های استبدادی هوای نفس یک نفر و در حکومت‌های دموکراسی هوای نفس چند فرد حاکم است.

البته ما در محل این بحث مطرح کردیم که در حکومت‌های استبدادی هم حکومت چند فرد است؛ حال فردی که حاکم است با افرادی که از او پشتیبانی می‌کنند [حکومت را تشکیل می‌دهند]. به تعبیر قرآن "فَلْيَ" دارد، هر مستبدی تک و تنها حکومت نمی‌کند و

با گروهش حکومت می‌کنند. همین ترتیب هم در حکومت‌های دموکراسی وجود دارد و هیچ تفاوت ماهوی با هم ندارند. حتی تفاوت شکلی هم بین حکومت‌های استبدادی و حکومت‌های دموکراسی وجود ندارد و تجربه عینی هم همین را اثبات کرده است؛ در حال حاضر در آمریکا، آلمان، انگلیس و فرانسه و این حکومت‌هایی که نمونه‌های برتر دموکراسی جدید هستند، همه می‌دانند که در این حکومت‌ها عافه مردم کارهای نیستند و آنهایی که کار در دست آنهاست سرمایه‌دارانی هستند حکومت را آنها تعیین می‌کنند. این اصل چهارم است که عبارت حضرت امام خمینی رحمه الله علیه این است: «فلاسلام أسس حكومة لا على نهج الاستبداد المحكم فيه، رأى الفرد و ميوله النفسانية على المجتمع» اسلام از قبیل حکومت استبدادی نیست زیرا حاکمیت در حکومت‌های استبدادی رأی و میول شخصی و هوای نفسانی آن فرد است. «و لا على نهج المشروطة أو الجمهورية المؤسسة على القوانين البشرية التي تفرض تحكيم آراء جماعة من البشر على المجتمع» پس نه استبدادی است و نه مشروطه. زیرا در مشروطه هم حاکمیت آرای چند نفر است، حال در استبداد یک نفر است اما در مشروطه چند نفر است. این چند نفر هم بر مبنای دلخواه و هواهای نفسانی خود عمل می‌کنند. پس در هر دو صورت -هم در حکومت‌های دموکراسی و هم در حکومت‌های استبدادی- حاکم هوای نفس افراد بشری دارای هوای نفس و محکوم به هوای نفس است. این حکومت اسلامی است: «بل حكومة تستوحى وتستمد فى جميع مجالاتها من القانون الالهى».

ما در بحث‌های سابق به این مطلب اشاره کرده‌ایم که تنها نظام حکومتی که قانون بر همه اجزای آن حکومت حاکم بوده و حتی برترین شخص حکومت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است هم محکوم آن قانون بوده اسلام است. در نظام حکومتی اسلامی فردی برتر و بالاتر از قانون نداریم. خدای متعال به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب می‌کند: «لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ» یا در آیات سوره انعام که در آنجا سلسله حکومت انبیا را بیان می‌کند: «و تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ فَمَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» بعد شروع به بیان حاکمان در طول تاریخ از انبیا و بعد با تأکید می‌فرماید: «و لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» همه انبیا محکوم قانون الهی بوده‌اند و امتیاز انبیا هم این است که به این قانون پایبند هستند. اینکه ما در حاکم هم فقاقت و هم عادل بودن را شرط می‌دانیم، یعنی هم قانون‌شناسی مهم است و هم پایبندی به این قانون. چرا به این شکل است؟ به دلیل

اینکه حاکم در نظام حکومتی اسلام قانون، الهی است. حال که به این شکل است پس حاکم آن هم باید فقیه بوده و هم عادل باشد. نکته اینک باید فقیه عادل باشد این است که حاکمیت، حاکمیت قانونی است که خداوند فعال مقرر کرده است.

بعد می‌فرماید: «بل حکومت تستوحی و تستمد فی جمیع مجالاتها من القانون الالهی، و لیس لاحد من الولاة الاستبداد برأیه، بل جمیع ما یجرى فی الحكومة و شؤونها و لوازمها لا بد و أن یتبع القانون الالهی حتی الاطاعة لولاة الأمر» ما در نظام حکومتی اسلامی استبداد رأی نداریم و همه چیز در نظام حکومتی اسلام حتی مسئله اطاعت فرمانروایان محکوم قانون خداوند است و به این شکل نیست که فرمانروا وجوب اطاعت داشته باشد و هر چه گفت انجام شود، خیر، هرچه گفت باید در چارچوب قانون خداوند باشد. بعد می‌فرماید: «نعم للوالی أن یمثل فی الموضوعات علی طبق الصلاح للمسلمین أو لاهل حوزته» پس ما دو حوزه حکومتی داریم؛ یک حوزه حکومتی احکامی، که در آن حاکم باید در چارچوب قوانین الهی عمل کند، یک حوزه حکومتی فصلحتی که در آن حاکم باید طبق آنچه فصلحت است عمل کند. در این رابطه بیان کردیم و در آینده هم بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد که اساس حاکمیت حاکم در نظام حکومت اسلامی عدل و فصلحت است؛ عدل همان قوانین الهی و فصلحت هم آنجایی است که حاکم برای تشخیص موضوع باید بر طبق فصلحت تصمیم بگیرد که آن هم به شکلی مندرج در همان عدل خواهد شد. این هم اصل چهارم بود، که در کتب البیع ایشان جلد دو صفحه 657 مطرح شده است.

اصل پنجم؛ در این اصل آمده است: آیا این همه احکام که در فقه اسلام وجود دارد؛ در زمینه‌های اقتصاد، سیاست، حقوق و امثال آنها فقط مخصوص به عصر حضور امام است؟ برای مثال در فقه واقعاً عناوین فقه عمران شهری، فقه محیط زیست و فقه بهداشت و غیره وجود دارد که البته همه این مسائل هنوز درست تدوین نشده‌اند و اگر خواهیم همه فقه را تدوین کنیم باید چند برابر فقه موجود بحث کنیم. حال آیا این فقه گسترده‌ای که همه آن مربوط به شیوه و سبک زندگی بشری و نظام زندگی انسان‌ها است مخصوص عصر حضور امام است؟ یعنی بعد از غیبت امام این احکام نسخ یا تبدیل شده است و یا خیر، این احکام، احکام عامی است که مختص به زمان خاصی نیست. پس مسلم است که «حَلَالٌ فَحَمْدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ حَرَامٌ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ». این مطلب از مسلمات شریعت است و در آن خلاقی بین

مسلمین نیست. اما اگر اینچنین است پس این همه احکام مربوط به نظام اجتماعی و نظام سیاسی و نظام کیفری باید به چه شکل ایجاد شود؟ حتماً باید به وسیله حکومت اجرا شوند، زیرا مگر می‌شود که حکومت نداشته باشیم و بتوانیم اقامه حدود کرده و نظام قضایی اسلام را اجرا کنیم؟ مگر می‌شود حکومت نداشته باشیم اما نظام مالیاتی اسلام را اجرایی کنیم؟

بعد امام در مطلب بسیار مهمی می‌فرمایند اصولاً خمس به معنای منبع تأمین هزینه‌های دولت است و فرق بین خمس و زکات هم در همین مسئله است. البته ما هم این بحث را به صورت مفصل در مبحث خمس و زکات تدوین کرده‌ایم که یکی از نکات جالبی که در احکام مالیاتی اسلام داریم این است که هزینه‌های دولت بر دوش مردم نیست، اما هزینه‌های خود مردم بر دوش مردم است. خمس متعلق به مردم نیست و اصلاً در ملک مردم وارد نمی‌شود. در روایات هم آمده است که آنچه ما از مردم به عنوان خمس می‌گیریم به این شکل نیست که یک‌پنجم مال خودشان را از آنها می‌گیریم، بلکه ما چهارپنجم مال را به مردم واگذار می‌کنیم. مال متعلق به خداست و در قرآن کریم مالکیت خدا بر همه اموال مورد تأکید قرار گرفته است: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» و در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» مال متعلق به خدا است و او به شما این مال را داده است. آن وقت از اولی که مال را می‌دهد اجازه تملک را به چهارپنجم درآورد داده است. در حقیقت اجازه تملک، اجازه تملک چهارپنجم است و مردم در آن یک‌پنجم اجازه تملک ندارند. کار مربوط به خداست و ملک خداست و همه در خانه خدا زندگی می‌کنند و چیزی از خود ندارند. هر بشری که به دنیا آمد لخت و فقیر بوده است پس هرچه در این دنیا به دست می‌آورد در خانه میزبان به دست آورده و همه آن مربوط به خانه میزبان است.

فرق نگاه ما با نگاه غربی این است که آنها بیان می‌کنند وقتی که بشر بر این خانه وارد شد این خانه بی‌مالک و بی‌صاحب بود پس هرچه می‌خواهید از آن استفاده کنید. نگاه سکولاریستی و نگاه بی‌خدایی این نتیجه را نسبت به جامعه و هستی خواهد داد. اما در نظر ما این جهان خدایی دارد و وقتی به این دنیا آمدیم وارد بر خانه‌ای شده‌ایم که از اول مالک داشته است، هرچه هم در این خانه است ملک همان مالک است. بنابراین این مالک می‌گوید که هر چه را می‌خواهید تملک کنید من اجازه چهارپنجم آن را به شما خواهم داد و یک‌پنجم آن در ملک‌تان وارد نمی‌شود. لذا در روایات زیادی که فرق بین

زکات و خمس آمده است این معنا را بیان کرده که زکات اوساخ اموال الناس است و لذا خداوند اجازه نداده که آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خانواده حاکم هستند از آن استفاده کنند.

این مسائل بسیار مهم است و هنوز حتی در حوزه‌های علمیه ما جایگاه رسول الله و اهل بیت علیهم السلام درست تبیین نشده است؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تنها حاکم بالذات بعد از خداوند متعال است، یعنی حاکمی که خداوند او را در جامعه بشر نصب کرده است یک نفر بیشتر نیست و آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و مابقی همه خلفا و جانشینان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. آنگاه خداوند فرموده است که خانواده حاکم نباید از مال مردم تغذیه کند و از مال خداوند که همان خمس است تغذیه می‌کنند.

اما زکات به شکل دیگری است و بیان می‌کند در آن چهارپنجمی که مالک شده‌ای به سایر افراد جامعه کمک کن. این حق است که بر گردن مردم است؛ مردم باید چاله‌های اجتماعی را با پول خود پر کنند و این کار باید از طریق زکات و کفارات و امثال اینها صورت گیرد. صدقات کلاً یک عنوان عام است، صدقات که گفته می‌شود همه زکات و کفارات و اوقاف را شامل می‌شود و بین صدقه و خمس فرق است لذا «الصدقة حرام على محمد و على آل محمد». این «الصدقة حرام على محمد و على آل محمد» یعنی همه این پرداخت‌های مالی به جز خمس به این شکل است؛ همه آنها صدقه است.

حال آیا این احکام مخصوص به زمان حضور امام است و در زمان غیبت، دین تعطیل است یا دین تعطیل نیست؟ سؤال ما این است؛ اگر دین تعطیل است پس نماز و روزه و حج آن هم تعطیل است زیرا فرقی نمی‌کند. اما کسی این حرف را نزده است، بنابراین همان‌طوری که نماز و روزه و حج تعطیل نیست همه احکام دیگر هم تعطیل‌پذیر نیست. حالا که تعطیل‌پذیر نیست برای اینکه به این احکام عمل شود راهی به جز اقامه حکومت وجود ندارد. اگر بخواهیم به احکام سیاسی و اقتصادی و حقوقی و جزایی و همه احکام دیگر عمل شود جز اقامه حکومت راهی نداریم. این هم اصل پنجم از فرمایشان حضرت امام رحمه الله است. ایشان می‌فرماید: «نعم للوالی أن يعمل فی الموضوعات علی طبق الصلاح للمسلمین أو لاهل حوزه، و لیس ذلک استبداداً بالرأی، بل هو علی

طبق الصلاح، فرأیه تبع للصلاح كعمله. و بعد ما عرفت ذلك نقول: إن الاحكام الالهيه سواء الاحكام المربوطه بالماليات أو السياسيات أو الحقوق لم تنسخ، بل تبقى إلى يوم القيامة، و نفس بقاء تلك الاحكام يقضى بضرورة حكومة، و ولاية تضمن حفظ سيادة القانون الالهى و تتكفل لاجرائه، و لا يمكن إجراء أحكام الله إلا بها، لئلا يلزم الهرج والمرج» خود اینکه این احکام باقی مانده و نسخ نشده‌اند و کسی تعطیلی آنها را قبول ندارد، دلیل بر وجوب اقامه حکومت است؛ پس عمل کردن به این احکام بدون به دست آوردن حکومت ممکن نیست.

به عبارت ما بخش عظیمی از فقه، فقه کلان است؛ فقه کلان یعنی فقهی که مربوط به رفتار حاکم است، یعنی فقهی که عمل حاکم را تعیین می‌کند که حاکم باید چه کار کند. همه این احکام سیاسی جزئیات مربوط به فعل حاکم است، اجرای حدود مربوط به فعل حاکم است، گرفتن خمس مربوط به فعل حاکم است و انفاقات الهی هم مربوط به فعل حاکم است. بنابراین اگر ما تکلیفی داریم و این تکلیف هم تعطیل نشده در آن فعل حاکم را بیان می‌کند پس ما باید حاکم و حکومتی داشته باشیم تا بتوان به این بخش از فقه عمل کرد.

به صورت خلاصه ایشان با توجه به عدم نسخ و عدم جواز تعطیل احکام سه دلیل را می‌آورند و می‌فرمایند به سه دلیل وجوب اقامه حکومت ثابت می‌شود: 1- این احکامی که بیان شد واجب‌الاجرا هستند و اجرای آنها متوقف و بر وجود حکومت است. حال تعبیر ما یک مقداری فراتر از این است؛ ما بیان می‌کنیم که این در حقیقت مخاطب به این احکام حاکم است، لذا باید حاکمی باشد تا به این احکام عمل کند وگرنه لازم می‌آید که همه این احکام تعطیل شوند. 2- حفظ نظام از واجبات موكده شرعیه است، همه فقه از اول تا آخر حرمتِ اخلال به نظم را ضروری می‌داند؛ اختلال در نظام جایز نیست، حفظ نظم و حفظ نظام اجتماعی واجب است و حفظ آن بدون حکومت که ممکن نیست. 3- حفظ مرزها؛ آیا مرزهای دولت اسلامی باید حفظ شوند یا خیر؟ اگر دشمنی حمله کرد آیا ما در مقابل آن باید سپری داشته باشیم یا خیر؟ خب حفظ مرزها با وجود ارتش و قوای نظامی امکان‌پذیر است، اما مگر قوای نظامی را می‌توان بدون وجود حاکم شکل داد؟ این خلاصه مطالبی است که امام رحمه الله علیه در این بند بیان می‌کنند.



وصلی اللہ علی محمد و آلہ محمد